

شکل‌گیری حق داشتن سلاح و تأثیر آن بر حقوق کیفری^۱

غلامحسین الهام* - رسول عابد**

(تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۲۲)

چکیده

حق داشتن سلاح یکی از قدیمی‌ترین حقوقی است که چالش فکری متفکرانی چون افلاطون و ارسطو بوده است. به باور برخی، این حق اساسی و بنیادین شهروندان یک جامعه است که برای دفاع از خود و نگهداری از یک جامعه دمکراتیک مسلح باشند، اما برخی دیگر حق بر داشتن سلاح را معیار یک نظام الیگارش می‌دانند. بر اساس دیدگاه نخست، حقوق کیفری نه تنها در برابر این حق نیست، بلکه پشتیبان دارندگان چنین حقی است و به مجازات کسانی می‌پردازد که شهروندان را از این حق محروم می‌سازند. اما در دیدگاه دوم، نگهداری و به‌کارگیری سلاح، بیرون از چارچوب مقررات، جرم‌انگاری شده و مجازات در انتظار کسانی است که مقررات حقوق کیفری درباره سلاح را نقض می‌کنند. از میان این دیدگاه‌ها، دیدگاه حامیان حق بر داشتن سلاح در نظام کامن‌لا رخنه کرد و برای شهروندان به رسمیت شناخته شد. بنیان‌گذاران قانون اساسی آمریکا نیز تحت تأثیر نظام کامن‌لا اصلاحیه دوم قانون اساسی را به حق شهروندان بر داشتن سلاح اختصاص دادند. هرچند که حقوق کیفری و رویه قضایی آمریکا کم‌وبیش در پی محدودسازی این حق و جرم‌انگاری برخی رفتارهای مجرمانه درباره سلاح بوده‌اند. این دگرگونی‌ها در حالی بود که قانون اساسی ایران، علی‌رغم فرهنگ اجتماعی و تاریخی، در هیچ‌یک از اصول قانون اساسی به این موضوع نپرداخت و قانون‌گذار را در سرگردانی میان سیاست‌های آشفته رها ساخت. از این رو، مقاله حاضر تلاش می‌کند مبانی جریان شکل‌گیری حق بر داشتن سلاح و به رسمیت شناختن آن به‌عنوان یک حق و چگونگی نفوذ آن در نظام حقوقی آمریکا و نیز جایگاه آن در حقوق کیفری ایران را بررسی و تحلیل نماید. بنابراین، در فصل نخست، نخستین دیدگاه‌های فلسفی درباره حق بر داشتن سلاح را می‌کاود. در فصل دوم موضع نظام کامن‌لا را ارزیابی می‌کند و در فصل سوم، تأثیر دیدگاه‌های فلسفی و مقررات نظام کامن‌لا در شکل‌گیری این حق در نظام حقوقی آمریکا و سیاست کیفری متفاوت ایران را بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: سلاح، حق بر داشتن سلاح، کنترل سلاح، دفاع مشروع، حقوق کیفری

۱. گفتنی است که این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دوره دکتری با موضوع «کنترل سلاح» می‌باشد.

dr.Elham@ut.ac.ir

* استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران

r.abed@at.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

درآمد

نگهداری، حمل و به کارگیری سلاح ریشه در وجود حقی به نام «حق داشتن سلاح» دارد. چنین حقی را برای دو گروه از افراد می توان در نظر گرفت: دولت و شهروندان. حق داشتن سلاح برای دولت و افرادی که در بدنه دولت به کار گرفته شده اند، با وجود شرایطی پذیرفته شده است. مبانی چنین حقی نیز آن چنان روشن است که ما را از توضیح آن بی نیاز کند. دفاع از مملکت در برابر دشمنان، مبارزه با اشرار و مجرمان، برقراری نظم و امنیت و ... هر دولتی را وادار می کند تا افرادی را به کار بگیرد، آموزش های ویژه ای به آنان دهد و حق و تکلیف داشتن سلاح را برای آنان ایجاد کند. در برابر، شهروندان قرار دارند. پذیرش حق داشتن سلاح از سوی شهروندان همواره موضوع بحث های چالش برانگیزی بوده است. به لحاظ نظری، در پذیرش افراطی این حق، شهروندان آزادند تا انواع سلاح را داشته باشند و در موارد لازم از آن استفاده کنند. در پذیرش تفریطی هم، حق داشتن سلاح به طور کلی از سوی شهروندان ممنوع می شود. به گونه ای که حقوق کیفری با ابزار مجازات به مبارزه با کسانی می پردازد که سلاح غیرمجاز نگهداری می کنند یا آن را به کار می برند. ارکان این حق عبارتند از: موضوع، دارنده و شرایط به کارگیری. موضوع این حق، سلاح است. هر یک از این ارکان ممکن است قلمرو گسترده یا بسته ای داشته باشند. برای نمونه می توان موضوع این حق را همه گونه سلاح یا سلاح ویژه ای دانست. دارنده این حق نیز ممکن است همه شهروندان یا تنها برخی از آنان باشند. هم چنین شرایط به کارگیری یا همان استفاده از سلاح نیز ممکن است بسیار کم باشد و قیدوبندی بر آن وارد نگردد و گاهی نیز شرایط دشواری برای به کارگیری سلاح وضع شود. اما هم در نظام کیفری آمریکا - که حق داشتن سلاح به رسمیت شناخته شده است - و هم در نظام کیفری ایران - که به کارگیری و نگهداری سلاح بیرون از مقررات جرم انگاری شده است - حقوق کیفری کم و بیش در صحنه حاضر است. برای نمونه در برخی از ایالت های آمریکا، نگهداری و به کارگیری سلاح های سردی چون شمشیر و قمه جرم شمرده می شود. (www.handgunlaw.us) در حالی که ماده دوم قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰ ایران، تنها نگهداری، خرید و فروش سلاح هایی را جرم می داند که در ماده یک این قانون فهرست شده اند. ماده دوم از قانون جدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح غیرمجاز مصوب ۱۳۹۰ نیز سلاح سرد غیرجنگی را از

حاکمیت این قانون بیرون کرده است. و البته در هر دو نظام کیفری، انجام جرم با سلاح، عامل تشدید مجازات است.

پیرو آن چه گفته شد، هر یک از نظام های حقوقی ممکن است حق بر داشتن سلاح را بپذیرد یا آن را به رسمیت نشناسد. در هر حال، هر نظامی در ارکان سه گانه حق داشتن سلاح مقرراتی وضع کرده است. بدون تردید، اگر رویکردی که در هر نظام حقوقی درباره سلاح وجود دارد (رویکرد آزادگرا، رویکرد محدودگرا) منسجم و یکپارچه باشد، نشانگر این است که آن نظام از مبانی یکدست و هماهنگی پیروی می کند. اما اگر نظام حقوقی، رویکرد روشنی درباره این حق نداشته باشد، ناهماهنگی در مبانی این حق آشکار و مقررات آشفته ای نیز وضع خواهد شد. در هر حال، اصول و مقررات حقوق کیفری که چارچوب یک نظام کیفری را پوشش می دهند دارای مقرراتی هستند که موضوع آن مقررات سلاح است. (سلاح به عنوان موضوع و سلاح به عنوان وسیله). هر یک از مقررات به گونه ای نشان از محدودیتی دارد که قانون گذار بر حق داشتن سلاح وضع کرده است. هنگامی که نگهداری، حمل یا به کارگیری سلاح جرم و با مجازات برخورد می شود، قلمرو حق بر داشتن سلاح کاهش می یابد و هر جا که نشانی از چنین جرایم و مجازات هایی وجود ندارد، قلمرو این حق گسترده می شود.

در میان نظام های حقوقی جهان، حق بر داشتن سلاح در قانون اساسی آمریکا به رسمیت شناخته شده است. قانون اساسی ایالات متحده آمریکا مصوب ۱۷۸۹ میلادی از هفت فصل تشکیل شده که هر یک از فصول چندین بخش دارد. ریشه هر یک از اصول تغییرناپذیر قانون اساسی در آرمان ها و اهداف رهبران استقلال و «پدران بنیان گذار» ایالات متحده است. این پدران، نوزده مرد بودند که نقش تاریخی مهمی در تصویب قانون اساسی بازی کردند. مهاجران اروپایی از کنترل سیاسی و اقتصادی بریتانیا بر همه ارکان این کشور ناراضی بودند، برای رسیدن به آزادی هرگونه استبداد مطلقه را نفی می کردند. بنیان گذاران آمریکا در «اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا» و همچنین در سند قانون اساسی، نظام حکومتی جدید را به گونه ای طراحی نمودند که از قدرت گرفتن فرد یا گروهی جلوگیری کند و اجازه ندهد آزادی های فردی و اجتماعی شهروندان خدشه دار شود. این اصول در «منشور حقوق» تجلی یافت. نفی سلطه دولت فدرال بر دولت های ایالتی نیز از دیگر چالش های فکری بنیان گذاران بود. یکی از ابزارهای مهم بنیان گذاران قانون اساسی برای حفظ آزادی و جلوگیری از استبداد دولتی، مسلح ساختن مردم از رهگذر «حق بر داشتن سلاح» بود. حقی که چالش های فراوانی

در هنگام تصویب قانون اساسی به همراه داشت. (Cornell, 2006, p12) در سه فصل پیش‌رو، نخست مبانی و روند شکل‌گیری این حق از دیدگاه فلسفی را بررسی می‌کنیم. سپس به بررسی رویکرد متفاوتی می‌پردازیم که نظام کامن‌لا درباره حق داشتن سلاح برگزید و چگونه آن را پرورش داد و اجازه نداد که حقوق کیفری وارد جرم‌انگاری در این قلمرو گردد. از آن‌جا که حق بر داشتن سلاح در اصلاحیه دوم قانون اساسی آمریکا به رسمیت شناخته شده است، در فصل سوم نیز به بررسی و چگونگی نفوذ آن در آمریکا می‌پردازیم. روندی که می‌تواند دیگر نظام‌های حقوقی را به تفکر دقیق‌تری درباره «شهروندان و سلاح» وادارد و دگرگونی‌های چشمگیری در قلمرو جرم‌انگاری ایجاد کند. به ویژه در نظام حقوقی ایران که با توجه به شرایط حاکم، امکان به رسمیت شناختن حق نگهداری و به کارگیری برخی از سلاح‌ها وجود دارد. هم‌چنین جایگاه والای دفاع مشروع در حقوق اسلامی جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که حق بر دفاع مشروع - حداقل در برخی شرایط - مستلزم نگهداری و به کارگیری سلاح است.

فصل نخست) حق بر داشتن سلاح در دیدگاه نخستین فیلسوفان

حق شهروندان برای نگهداری و حمل سلاح ریشه عمیقی در تاریخ دارد. انقلاب آمریکا در ماساچوست و ویرجینا به این دلیل رقم خورد که بریتانیایی‌ها تلاش کردند افراد و نیروهای شبه‌نظامی ایالات مستعمره را خلع سلاح کنند. توماس جفرسون از بنیان‌گذاران قانون اساسی آمریکا در یکی از آثار خود نوشت که «اعتبار و قدرت «اعلامیه استقلال»^۱ ریشه در هماهنگ‌سازی احساسات امروز درباره حقوق عمومی مردم دارد، خواه در گفتگوها آشکار شود یا در نامه‌ها و مقالات یا در کتاب‌های بسیار قدیمی افرادی چون ارسطو، سیسرو، لاک و سیدنی». تفکری که به نیروی مسلح دولتی می‌تازد و از به کارگیری شهروندان مسلح برای مقابله با استبداد حمایت می‌کند در «منشور حقوق» نیز بازتاب یافته است. (Bailyn, 1992, p 26) از یک سو، ارسطو، سیسرو، جان لاک و الگرنون سیدنی مبانی فلسفی حاکمیت مردم مسلح را مطرح کرده و از حق داشتن سلاح حمایت و درباره آن بحث کرده‌اند. و از سوی دیگر، افلاطون، جین بودین، توماس هابز و سر رابرت فیلمر در حمایت از استبداد سلطنتی بحث‌های طرح کرده و از خلع سلاح مردم سخن گفته‌اند. هم‌چنین در میان آثاری نخستینی که درباره حقوق عمومی وجود دارد آثار نیکولو ماکیاولی و جیمز هرینگتون تحلیل‌هایی درباره جمهوری

1. Declaration of Independence.

رم و راهبرد آزادی مردم دارد که در آن از شهروندان مسلح صحبت می‌کنند. مونتسکیو، برگ و آدام اسمیت نیز در حوزه نظریه‌پردازی حقوقی، موضوع شهروندان مسلح را مورد توجه قرار داده‌اند. (Ibid)

بنیان‌گذاران دولت آمریکا در وضع اصول قانون اساسی از جمهوری خواهان انگلیس قرن هفدهم بسیار تأثیر گرفتند، جمهوری خواهانی که عمیقاً تحت تأثیر ارسطو، سیسرو و ماکیاولی بودند. از برخورد دیدگاه‌های تاریخی گوناگون، دو دیدگاه کلی را می‌توان بیرون کشید: نخست این که وجود نیروی شبه‌نظامی برآمده از مردم برای تضمین یک دولت آزاد ضروری است و همه مردم در همه زمان‌ها حق نگهداری سلاح را دارند؛ دوم این که در یک نظام سیاسی مانند نظام الیگارشسی مردم باید خلع سلاح شوند. این دیدگاه‌ها از متون فلسفی کلاسیک که بیشتر به یونان باستان و رم و نیز انگلستان قرن هفدهم باز می‌گردد، ریشه می‌گیرد. ارسطو، سیسرو، ماکیاولی و حزب ویگ انگلیس با دستاویز حمایت‌ها و مبانی فلسفی، مردم را مسلح ساختند تا با ظلم و ستم مبارزه کنند، تلاشی که واژگان آن در اعلامیه استقلال و منشور حقوق بر جای خود نشست. در این معنا، حق مردم برای داشتن سلاح مبتنی بر آثار سیاسی و فلسفی بزرگ‌ترین متفکران دو هزار سال پیش است. (Halbrook, 1984, p10) «منشور حقوق»^۱ و اصلاحیه دوم قانون اساسی آمریکا محصولی شایسته از آثاری است که درباره حقوق عمومی به‌ویژه حق داشتن سلاح به نگارش درآمده‌اند. افزون بر این، فهم استبداد و خودکامگی در آثار افلاطون، بودین، هابز و فیلمر به همان اندازه فهم جمهوری خواهان آزادی خواه لازم بود تا

۱. منشور حقوق ایالات متحده United States Bill of Rights نام ده اصلاحیه‌ای است که به قانون اساسی آمریکا الحاق شد. این متمم‌ها که قدرت دولت فدرال را محدود و حقوق شهروندان ایالات متحده را تضمین می‌کنند، پس از نبرد آمریکا با بریتانیا به قانون اساسی ایالات متحده افزوده شد. مؤسسان ایالات متحده آمریکا در آن زمان با هدف حفاظت از آزادی‌های فردی و محدود کردن قدرت حکومت خودکامه، ده متمم را به قانون اساسی این کشور اضافه کردند که به «منشور حقوق» معروف شد. شماری از ایالت‌ها به رهبری ویرجینیا، هنگام تصویب قانون اساسی در سال ۱۷۸۹م. در کنگره دوم قاره‌ای در فیلادلفیا، تائید قانون اساسی را به تصویب «منشور حقوق» مشروط کردند. این ایالت‌ها که نسبت به نقض حقوق شهروندان توسط دولت در حال تأسیس در ایالات متحده آمریکا به شدت نگران بودند، بر این باور بودند که الحاق اصلاحیه‌هایی به قانون اساسی می‌توانست آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان را تضمین کند. ده اصلاحیه اول قانون اساسی که به «منشور حقوق» مشهور شد از تلاش‌های توماس جفرسون در جهت احقاق حقوق و آزادی‌های شهروندان از جمله آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، دین و حق برابری در مقابل دادگاه به شمار می‌آید. در اصل برای جلوگیری از خودکامگی حکومت این حقوق شهروندان تصریح شد و مؤسسان ایالات متحده این اختیار را به مردم دادند تا با ایجاد گروه‌های شبه‌نظامی برای مقابله با خودکامگی احتمالی زمامداران و جلوگیری از ایجاد استبداد در این کشور بتوانند عکس‌العمل نشان دهند. (J. Patrick, John, The Bill of Rights A History in Documents, OUP, ۲۰۰۳).

روشن شود که چه چیزی از سوی بنیان‌گذاران قانون اساسی باید رد یا پذیرفته شود. کسانی که پیش‌نویس منشور حقوق را تنظیم و از آن حمایت کردند، رویکرد آزادی‌خواهانه ارسطو، سیسرو و سیدنی را پیروی کردند اما طرفداران قدرت مطلقه پیرو دیدگاه‌های فلسفی و سیاسی افلاطون، سزار و فیلمر بودند. این دو رویکرد مهم در فلسفه سیاسی، راهبردهای متفاوت و متضادی درباره موضوع «مردم و سلاح» ارائه می‌کنند؛ طرفداران قدرت مطلقه ایده مردم مسلح را در حمایت از مردم ناتوان و فرمانبردار نمی‌پذیرند اما جمهوری‌خواهان به رسمیت شناختن حق بر داشتن سلاح و محدودسازی دولت از طریق مردم مسلح را به شدت حمایت می‌کنند. (Ibid, p12)

افلاطون در کتاب «جمهور» بررسی جامعی از نتایج سیاسی و اجتماعی مالکیت فردی سلاح در برابر انحصار سلاح از سوی دولت انجام داده است. سقراط برای رد مفهوم عدالت مورد نظر افلاطون درباره اجرای تعهد و پرداخت بدهی، نمونه نقضی مطرح می‌کند. او بر این باور است هنگامی که فردی به‌عنوان امانت‌گذار عقل و درک درستی ندارد، امین نباید سلاح امانی یا امانت را به وی بازگرداند؛ و اگر امین مال را در این وضعیت به امانت‌گذار برگرداند، نمی‌توان گفت که تعهدش را انجام داده است. (Bloom, 1968, p20) بنابراین بازپرداخت بدهی ضرورتاً عدالت شمرده نمی‌شود، زیرا که یک دوست همواره باید نسبت به یک دوست نیکی انجام دهد و نه شر. سقراط به‌طور ضمنی می‌پذیرد که تصرف سلاح از سوی اشخاص عاقل به لحاظ اخلاقی ممکن است. اما تعریف خود سقراط از عدالت به‌عنوان اجرای وظیفه درست نسبت به یک شخص هم‌پذیرفتنی نیست آن هم به این دلیل که در این تعریف به کارگیری یک جمعیت مسلح از سوی دولت مانع تحقق دموکراسی تساوی‌گرا می‌شود. (Ibid)

برای فهم دیدگاه افلاطون درباره سلاح و مردم می‌توان به کتاب «جمهور» وی اشاره نمود. وی برای اشاره به مفید بودن مردم مسلح کانون تبیین خود را به تغییر و دگرگونی سیاسی در یک دولت ظالم پیوند می‌زند، زیرا که در چنین وضعیتی، از طریق مسلح ساختن شهروندان می‌توان دولت ستمکار را از میان برد. بر اساس دیدگاه افلاطون، حکومت اقلیت‌ها (الیگارش) هنگامی ایجاد می‌شود که مصونیت مبتنی شده بر توانگری به موجب قانون تثبیت شود. این اقدام از رهگذر نیروی مسلح انجام می‌شود. سوء استفاده منتهی به خشونت که از یک دولت انحصارگرا برمی‌خیزد، منجر به یک دولت ناهمگون می‌شود؛ دولتی که در آن دارا و ندار همواره علیه یکدیگر توطئه می‌کنند.

اگر جنگی از سوی نیروهای بیرونی رخ دهد، دولت الیگارش‌ی با این مشکل روبرو می‌شود: آیا باید مردم عادی را برای جنگ فرا بخواند یا خیر. اگر چنین کاری انجام دهد، آن‌ها از جمعیت مسلح خود بیش از دشمن خواهند ترسید؛ و اگر آن را نپذیرد، هنگام نبرد خود را دولتی با نیروی اندک خواهد یافت. نمونه امروزی این استدلال را می‌توان در انقلاب روسیه دید که سزار مردم عادی را برای مبارزه با نظام امپریالیستی مسلح نمود اما چنین اقدامی سرانجام به انقلاب در این کشور منجر شد. (Ibid) تغییر یک نظام سیاسی از الیگارش‌ی به دمکراسی نیازمند این است که مردم عادی مسلح شوند. اعضای تشکیل دهنده طبقه حاکم که ثروت و قدرت خود را از دست می‌دهند، اشتیاق یک انقلاب را دارند. سرانجام، جمعیت فقرا از رهگذر به کارگیری سلاح غلبه پیدا می‌کنند و دولت دمکراسی را ایجاد می‌کنند، دولتی که به مردم سهم برابر در حقوق و حکمرانی می‌دهد. آزادی در همه جا گسترش می‌یابد؛ به هر فردی اجازه داده می‌شود آن‌چه که می‌خواهد انجام دهد. هر چند که افلاطون به نظام دمکراسی می‌تازد آن هم برای نشان دادن ویژگی‌هایی که امروزه هم ستایش‌پذیر است، اما برخی از ملاحظات وی علیه نظم اجتماعی است که نابرابری سیاسی را پایدار می‌سازد و بنابراین نمی‌تواند یک دمکراسی کامل باشد. به باور وی پس از آن‌که الیگارش‌ی قدیمی از رهگذر حرکت جامعه به سوی دمکراسی جایگزین شود، رهبر قدرتمندی برمی‌خیزد که مردم را به جنگی پس از جنگ دیگر تحریک می‌کند به این دلیل که مردم احساس کنند نیاز به یک رهبر دارند و با پرداخت مالیات نیز هر روز فقیرتر می‌شوند به گونه‌ای که مجبور شوند به چیزی جز تهیه نان روزانه فکر نکنند به جای این‌که علیه یکدیگر توطئه کنند. سرانجام یک حاکم دیکتاتور با ایجاد انحصار درباره سلاح پیروز میدان می‌شود: «بنابراین مطمئن باش مردم زمانی می‌فهمند که چه مخلوقی در آستین خود پرورده‌اند و تا بلوغ آن را در آغوش خود نگهداری کرده‌اند که آن کودک برای خروج از دست والدینش بسیار بزرگ و قوی شده است. آیا منظور شما این است که حاکم مستبد به سوی پدرش دست خواهد انداخت و در صورت مقاومت او را خواهد زد؟ بله آن هم زمانی که او خلع سلاح شده است.» (Halbrook, Op.cit, p15) جالب است که افلاطون خود، حکومت دیکتاتوری را انحطاط نهایی دولت تصویر می‌کند، اما دولت ایده‌آل وی - حکومت پادشاه فیلسوف - در عمل مشابه یک حکومت دیکتاتوری است. هم نظام دیکتاتوری و هم نظام مورد ایده‌آل افلاطون دربردارنده یک فرد برای حکمرانی است تنها با این تفاوت که اهداف حاکم مورد ایده‌آل وی، بهتر و نیک‌تر از حاکم دیکتاتور است. افلاطون خود پیشنهاد می‌دهد که یک

حاکم دیکتاتور دانشمند می‌تواند پادشاه فیلسوف باشد. افلاطون پس از تاختن به ایده نظام دمکراتیک، یک ساختار اجتماعی با حکمرانی فیلسوف در بالاترین جایگاه، جنگ‌جویان در طبقه میانه و کارگران در طبقه پایین طراحی می‌کند. در این هرم، برگزیدگان سلطنتی بالاتر از جنگ‌جویان قرار دارند و جمعیت پایین دست ملزم‌اند که به حرفه و دادوستد بپردازند. (Thomas, 1980, p80) به نظر می‌رسد این ایده افلاطون نیز یک نوع حکومت دیکتاتوری است، زیرا که ابزار قدرت برای استعمار اکثریت منحصر شده است. (Ibid) پیشنهادهای عملی افلاطون برای حکومت توتالیتر یا تمرکز قدرت در دست یک واحد مرکزی در کتاب «قوانین» شرح داده شده است، او دولتی را تنها با پنج‌هزار نفر شهروند افزون بر بردگان پایه‌ریزی می‌کند. افلاطون در یک جا جنگ‌جویان برگزیده را به‌عنوان یک طبقه خاص قرار می‌دهد اما در جای دیگر پیشنهاد می‌کند که سرپرستان و والدین باید همه دختران، پسران، زنان و مردان را مجبور به انجام مشق نظامی کنند. افلاطون بر این باور است که فنون جنگیدن مهارتی است که همه شهروندان مرد و زن باید آن را فرا بگیرند. اما برخلاف ارسطو، وی در هیچ جا اشاره نمی‌کند که شهروندان باید مسلح باشند. یعنی حق بر داشتن سلاح از سوی شهروندان را نمی‌پذیرد، افلاطون اصرار دارد که مردم به جای استفاده از سلاح برای حمایت از منافع‌شان در برابر استبداد، تنها به دستور دولت باید از آن استفاده کنند: «هر کسی باید دوستان و دشمنان همسان با دولت داشته باشد.» افلاطون در کتاب «قوانین» هم از یک دولت استبدادی حمایت می‌کند، دولتی که در آن نیروهای مسلح و مردم تنها برای اقلیت حاکم کار می‌کنند. (Halbrook, Ibid, p17)

ارسطو در کتاب «سیاست» از دولت استبدادی افلاطون انتقاد می‌کند. در برابر دسته‌بندی دقیق میان حاکمان، جنگ‌جویان و کارگران، مفهوم حکمرانی ارسطویی در گفتگوی سقراط یک طبقه بزرگ را در بر می‌گیرد که در آن هر شهروندی در وظایف سه‌گانه قانون‌گذاری، حمل سلاح و کارکردن نقش بازی می‌کند. بر اساس دیدگاه ارسطو، چیزهای زیادی وجود دارد که سقراط آن‌ها را رها کرده و وارد بحث درباره آن نشده است؛ آیا کشاورزان و صنعتگران سهمی در دولت ندارند؟ آیا آن‌ها می‌توانند سلاح حمل کنند یا خیر؟ (Swanson, 2009, p36) بر اساس ایده فلسفی کلی ارسطو درباره میانه‌روی، وی بر این باور است که تمام ساختار قانون اساسی بر این هدف مبتنی است که نه دمکراتیک باشد و نه حکومت اقلیت بلکه چیزی میان آن دو است. ارسطو هم چنین به قانون اساسی مقرر در کتاب قوانین افلاطون می‌تازد

زیرا دربردارنده یک حکومت اقلیت است و یکی از ویژگی‌های برجسته آن خلع سلاح مردم است. او انحصارگرایی حمل سلاح به دست یک طبقه از جامعه را ویژگی قابل اعتراض «بهترین دولت» می‌داند، دولتی که از سوی هیپوداموس حمایت شده است. (Ibid, p42) هیپوداموس شهری با ده هزار نفر جمعیت طراحی کرد که به سه طبقه تقسیم می‌شدند؛ طبقه کارگران ماهر، طبقه کشاورزان و طبقه سوم که سلاح حمل می‌کنند و وظیفه دفاع را بر عهده دارند. (Halbrook, Op.cit, p14) ارسطو بر این باور است که انحصار حمل سلاح برای یک طبقه که وظیفه دفاع را بر عهده دارند منجر به ظلم و ستمگری از سوی این طبقه خواهد شد: «کشاورزان سلاح ندارند، کارگران نه زمین دارند و نه سلاح؛ این وضعیت آن‌ها را به خدمت کاران کسانی تبدیل می‌کند که مسلح‌اند. بنابراین داشتن سلاح شرط شهروندی و مشارکت در اداره جامعه است. از آن‌جا که همه شهروندان سلاح حمل می‌کنند، دارندگان سلاح تنها به کسانی که از کشور در برابر جنگ دفاع می‌کنند محدود نمی‌شود. ارسطو تنها پس از اشاره به طبقه‌ای که در زمان جنگ از کشور دفاع خواهند کرد بیان می‌کند که کاملاً طبیعی است که دیگر شهروندان سلاح داشته باشند.» (Ibid,p15) از آن‌جا که نیروی مسلح برای مشارکت در اداره حکومت ضروری است، شهروندان باید سلاح داشته باشند. در اداره حکومت هر شهروندی باید سلاح خودش را داشته باشد، سلاحی که خود یا دولت تهیه کرده است.

ارسطو نیز همانند افلاطون در کتاب «جمهور»، پیش‌شرط گذر از نظام الیگارش‌ی به یک قانون اساسی مردمی را مسلح کردن شهروندان می‌داند، تا مردم بتوانند بر نیروهای مسلح حاکم الیگارش‌ی غلبه کنند. افزون بر این، نظام استبدادی از بی‌اعتمادی این نظام به مردم ریشه می‌گیرد. از همین رو این نظام مردم را از سلاح محروم و به طبقه پایین ظلم می‌کند و آن‌ها را از اقامت در پایتخت محروم می‌سازد. این رفتارها برای نظام استبدادی و الیگارش‌ی عادی است. جنگ، مالیات و کارهای عمومی مردم را فقیر و گرفتار می‌سازد و قدرت حاکم مستبد را پایدار می‌کند. فقیر نگهداشتن مردم از سوی حاکم مستبد برای او نیز مفید است زیرا که آن‌ها قادر نخواهند بود هزینه حمایت از خودشان از طریق سلاح را پردازند و درگیر کارهای روزانه می‌شوند و فرصت سرکشی و شورش پیدا نمی‌کنند. (Ibid) ارسطو به تأثیر سیاسی عامل‌های اساسی از جمله سرزمین و فناوری نظامی باور دارد و مدعی است که گسترش استفاده از نیروی نظامی و سواره نظام از سوی دولت به دلیل هزینه بالای اسب و تجهیزات سنگین نظامی ممکن است منجر به الیگارش‌ی شود. اما گسترش پیاده نظام و داشتن سلاح سبک، دمکراتیک است. در

عمل نیز هر گاه این نیروها سهم بزرگی از جمعیت را شکل بدهند، حاکم الکیارشی اگر دچار مشکل شود، در نبرد زیان خواهد کرد. داشتن سلاح سبک از سوی مردم به آن‌ها اجازه می‌دهد تا به نظام الیگارشی غلبه پیدا کنند: «از رهگذر به کارگیری سرباز پیاده سبک در جنگ‌های داخلی است که مردم طبقه پایین بر طبقه بالا پیروز می‌شوند؛ تحرک و تجهیزات سبک امتیاز بهتری نسبت به سواره نظام با تجهیزات سنگین می‌دهد. هر شهری نیازمند غذا، ابزار و سلاح است. سلاح لازم است چون اعضای اجتماع حول قانون اساسی باید آن را حتی در میان خود حمل کنند هم برای دولت داخلی در هنگام سرپیچی مدنی و هم برای نبرد با دشمن خارجی. در اداره حکومت، کسانی که سلاح دارند تعداد آن‌ها کم باشد یا زیاد مسلط خواهند بود: «کسانی که سلاح دارند و می‌توانند آن را به کار بگیرند در موقعیتی هستند که می‌توانند تصمیم بگیرند که آیا اصول قانون اساسی اجرا گردد یا خیر.» از آن‌جا که هیچ کس تسلیم حاکم ستمکار نمی‌شود و چون که حکومت بدون رضایت مردمی، قانونی و بر حق نیست، ارسطو بر این باور است که داشتن سلاح شرط لازم برای به‌دست آوردن و نگهداری وضعیت آزاد بودن و شهروند بودن است. (Ibid)

ارسطو در کتاب «قانون اساسی آتن»^۱ شیوه‌ای را توصیف می‌کند که پسیستاتوس^۲ قدرت را از طریق زور به‌دست آورد و از رهگذر خلع سلاح آتنی‌ها یک نظام دیکتاتوری تشکیل داد. هر چند پسیستاتوس دوباره شکست خورد و به تبعید فرستاده شد اما سرباز مزدور اجاره کرد و دوباره به حکومت بازگشت. با پیروزی نبرد پالینس، او دولت را به‌دست گرفت و با به‌کارگیری حیل، مردم را خلع سلاح کرد و یک حکومت استبدادی تشکیل داد. پسیستاتوس برای بیش از دو دهه حاکم ماند و حکومت او به فرزندانش هیپاس و هیپارچس رسید. بعد از این که هیپارچس کشته شد، هیپاس به شکنجه و اعدام متوسل شد. (Rackham, 1981, p14) آتنی‌ها در این حکومت استبدادی خلع سلاح شدند و در نتیجه این وضعیت بود که برای شکل‌گیری دمکراسی دوباره مسلح شدند. ارسطو نیز با اشاره به حکومت‌های استبدادی که قدرت خود را از رهگذر خلع سلاح پایدار کرده بودند شیوه‌های مشابهی را تحلیل کرد که حاکمان آن از رهگذر فریب مردم را خلع سلاح کردند. در این حکومت‌های استبدادی تنها سه هزار شهروند که حامی استبداد بودند به‌عنوان شهروند شناخته می‌شدند. مخالفان که بیشتر مردم را شکل

1. The Athenian Constitution.
2. Peisistratus.

می‌دادند از شهروندی محروم بودند. در شیوه حکومت‌داری آتنی‌ها در نظر و عمل، آن گونه که از سوی ارسطو و افلاطون توسعه یافت، مردم مسلح توانایی اداره حکومت و تشکیل دموکراسی مستقیم را دارند در حالی که مردم بی‌سلاح رکن ضروری یک حکومت استبدادی و مطلقه را تشکیل می‌دهند. افزون بر این، مفهوم استقلال فردی از نظر ارسطو از رهگذر سلاح شخصی در یک حکومت ممکن است در پرتو امور طبیعی نگاه شود، طبیعتی که انسان را مجبور می‌کند سلاح‌های دفاعی را نگهداری کند و توسعه دهد. این رویکرد طبیعی، بر اساس استدلال وی در کتاب «اجزاء حیوانات» از ساختمان بدنی انسان ریشه می‌گیرد: «اکنون گفتن این سخن اشتباه است - آن گونه که برخی بر این اشتباه پافشاری می‌کنند - که ساختار بدنی انسان مناسب نیست و از هر حیوان دیگری بدتر است. دلایل این گروه عبارتند از: این که انسان پابرهنه است، بدون پوشش است و فاقد هر گونه سلاح فیزیکی است. در برابر این عده ما می‌گوییم که همه حیوانات دیگر تنها یک شیوه برای دفاع دارند و نمی‌توانند آن را به شیوه دیگری تغییر دهند: آن‌ها مجبورند بخوابند و همه کارهای‌شان را همیشه با سُم‌های‌شان انجام دهند، آن‌ها هرگز نمی‌توانند تجهیزات دفاعی خود را از بدن بیرون بیاورند یا سلاح خود را تغییر دهند. اما درباره انسان سلاح‌های زیادی در دسترس است و او می‌تواند در هر زمان آن‌ها را تغییر دهد و انتخاب کند که کدام سلاح را در کجا داشته باشد. و طبیعت نیز به‌طور شگفت‌انگیزی شکل واقعی دست را به گونه‌ای تعبیه کرده است که برای همه این امور مناسب باشد». (Peck, 1961, p373)

از آنچه گفته شد می‌توان دریافت که دیدگاه فیلسوفان بزرگ آتن درباره حق بر داشتن سلاح از مبانی متفاوتی برخوردار است. این تفاوت به نوع نظام سیاسی بازمی‌گردد که هر یک برای اداره جامعه طراحی کرده‌اند. هر چند به نظر می‌رسد که شکل‌گیری هر یک از این نظام‌های سیاسی نیازمند به‌کارگیری راهبردهای ارائه شده از سوی آنان است، اما رفته‌رفته از تعداد نظام‌های استبدادی کاهش می‌یابد و مردم‌سالاری، نظام سیاسی غالب در جهان است. با این حال، بسیاری از نظام‌های مردم‌سالار از راهبرد افلاطون درباره حق بر داشتن سلاح پیروی کرده‌اند!

فصل دوم) حق بر داشتن سلاح در نظام کامن‌لا

پیشینه تاریخی حق بر داشتن سلاح در نظام کامن‌لا از دیدگاه‌های فلسفی آتن سرچشمه می‌گیرد. حقوقی مانند آزادی بیان، رفت‌وآمد، منع بازرسی‌های غیرقانونی و ... تاریخچه اندکی

در مقررات موضوعه دارند. اما حق داشتن سلاح مدعی پیشینه‌ای بسیار طولانی است به گونه‌ای که برخی از اسناد آن بسیار قدیمی است. اگر در قلمرو کشورهای غربی به این پیشینه بنگریم، ریشه آن در فرهنگ قبیله‌های ژرمنی یافت می‌شود که در آن داشتن سلاح یک حق بود و وظیفه هر مرد آزادی داشتن سلاح بود. حتی شرط آزاد شدن یک برده از اسارت این بود که بتواند سلاحی از یک مرد آزاد فراهم کند. از آن پس او وضعیتی همسان یک شهروند مسلح را به دست می‌آورد. چنین فرهنگی از سوی ساکسون‌های نخستین وارد انگلستان شد. نخستین سند از «شهروند مسلح»^۱ در اسنادی یافت می‌شود که برای سال ۶۹۰ پس از میلاد است، اما دانشمندان بر این باورند که وظیفه خدمت به عنوان یک شهروند مسلح و داشتن سلاح شخصی بسیار قدیمی‌تر از آن چیزی است که اسناد نشان می‌دهد. (Warren, 1962, p 25) شهروندان مسلح به گروهی از سربازان و افرادی غیرحرفه‌ای گفته می‌شد که در هنگام ضرورت و خطر فراخوانده می‌شدند. در واقع، هر زمان که نیاز به نیروی جنگی احساس می‌شد، ساکسون‌ها به همین نیروهای شبه‌نظامی تکیه می‌کردند. همه مردان توانمند ساکسون عضو این نیرو شمرده می‌شدند. آن‌ها ملزم بودند هنگام جنگ سلاح خود را به همراه داشته باشند. پس از پایان جنگ و خطر این افراد به خانه‌های خود باز می‌گشتند. نورمن‌ها نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. رویه‌ای که مانع شکل‌گیری نیروی مسلح دائمی بود. (Woods, 2005, p5)

دیدگاه یاد شده درباره داشتن، حمل و نگهداری جنگ‌افزارهای شخصی و وظیفه جنگ و دفاع برای هر شهروند، بسیار متفاوت از نظام فئودالی است که بعدها در اروپا شکل گرفت. پیش فرض نظام فئودال این بود که وظیفه اصلی جنگ و دفاع بر دوش طبقه کوچکی از افراد است که اصولاً آموزش دیده‌اند و به عنوان سوارکار جنگی شناخته می‌شوند. این دسته از افراد قدرت نظامی و سیاسی گسترده‌ای داشتند. بنابراین با توجه به رویکردی که در دوره شکل‌گیری فئودال‌ها ایجاد شد، رعیت‌های عادی و مسلح تهدیدی برای فضای سیاسی آن دوره به شمار می‌رفتند. (Blackstone, 1066, p152) اما در انگلستان وضعیت دیگری وجود داشت، نظامی شکل گرفت که بر اساس آن روستاییان مسلح پایه مهم و اساسی وضعیت سیاسی آن روز بودند و داشتن سلاح فردی به عنوان یک حق و نه تهدید شمرده می‌شد. همین موضوع شکل‌گیری و توسعه نظام سیاسی در بریتانیا را به گونه چشمگیری دگرگون ساخت. از آنجا که قدرت نظامی برتر در دست شهروندان بود، رژیم سلطنتی سنتی اختیاراتی بسیار محدودتر از

1. Fyrd.

یک رژیم مطلقه پیدا می‌کرد. حتی پس از پیروزی نورمن‌ها در ۱۰۶۶م. که در پی آن نظام فئودالی وارد بریتانیا شد، پادشاهان همواره به کمک مردم متوسل می‌شدند. ویلیام روفوس دومین پادشاه نورمن در انگلستان به مردم متوسل شد تا فئودال‌های شورشی را سرکوب کند. وی برای به دست آوردن یاری شهروندان مسلح به آنان قول داد مقررات بهتری وضع کند، همه مالیات‌های وضع شده در دوره خود را لغو کند و مقررات خشنی که مجازات‌های وحشیانه داشت را منتفی کند؛ شهروندان با توجه به این قول‌ها سلاح خود را برداشتند و از دولت در برابر شورشیان فئودال دفاع کردند. پس از مرگ وی، برادرش هنری دوم نیز همین رویه را در پیش گرفت و همواره به مردم متوسل می‌شد. در پی این موضوع و به خاطر وجود حزب قدرتمندی از شهروندان مسلح، نظام پادشاهی در بریتانیا بسیار بیشتر از گذشته به سوی امور دمکراتیک پیش رفت. (Hardy, 1982, p3) پادشاهان دیگر بریتانیا نیز این موضوع را گسترش دادند. هنری دوم، «فرمان سلاح‌ها» را در ۱۱۸۱م. صادر کرد^۱ این فرمان همه شهروندان انگلیسی پانزده تا چهل سال را ملزم می‌کرد تا سلاح بخرند و آن را با خود حمل کنند. انواع سلاح‌ها با توجه به وضعیت مالی افراد گوناگون بود؛ افراد مالدار باید خودشان را به‌طور کامل مسلح می‌کردند، شمشیر، خنجر و اسب جنگی در حالی که شهروندان فقیر یا عامه مردم باید مجهز به شلاق، کلاه خود و نیزه می‌شدند. سالی دو بار همه شهروندان از سوی افراد پادشاه بازرسی می‌شدند تا مطمئن شوند که آن‌ها سلاح‌های ضروری را فراهم کرده‌اند. (Ibid)

هنری سوم نیز با پیروی از سیاست پیشین، در فرمان سلاح‌های ۱۲۵۳م. سنّ افراد سلاح‌دار را افزایش داد تا آن‌جا که افراد پانزده تا شصت سال را در بر گرفت. نه تنها مردان آزاد باید مسلح می‌شدند، بلکه بنده‌های روستایی کارگر هم باید سلاح تهیه می‌کردند. بنابراین همه شهروندان، شهرنشینان، مستأجران و همه افراد پانزده تا شصت سال قانوناً باید مسلح می‌شدند. حتی فقیرترین طبقه جامعه ملزم بودند که یک نیزه و خنجر داشته باشند. نقش شهروندان مسلح در حکومت هر چهار ادوارد گسترش یافت. در طول جنگ‌های داخلی در ولز ادوارد اول ویژگی مهمی در «کمان بلند»^۲ ولز کشف کرد، یک کمان بسیار قوی که سنگین‌ترین وسیله نظامی را سوراخ می‌کرد. بر خلاف دیگر کمان‌ها این کمان بسیار ارزان ساخته می‌شد و بر همین اساس سلاح عمومی همه شهروندان شد. در دورانی که سلاح‌های بسیار خطرناک تهدیدی برای فرمانروایی

1. Assize of Arms in 1181.

2. Longbow.

سواران زره‌پوش شمرده می‌شدند، در بریتانیا استفاده آن از سوی پادشاه تشویق می‌شد. (Hardy, 1992, p41) نظام کامن‌لا از یک سو همه افراد عادی را وادار می‌کرد که سلاح‌های مرگبار را در تصرف داشته باشند و از سوی دیگر محدودیت‌های بسیار اندکی بر استفاده از سلاح وضع می‌کرد. این محدودیت اندک بیشتر متمرکز بر استفاده غیرقانونی از سلاح یا بردن سلاح به منطقه‌های ممنوعه بود. برای نمونه در ۱۲۷۹م، افرادی که وارد دادگاه‌های سلطنتی می‌شدند باید همه سلاح‌های خود را تحویل می‌دادند. «قانون سلاح‌ها»^۱ که تاریخ تصویب آن مشخص نیست، تماشاچیان حاضر برای مسابقات قهرمانی را ملزم می‌کرد بدون سلاح در آن مکان حاضر شوند. قانون ۱۳۲۸م. نورثامتون به جز افراد خاص، حضور فرد مسلح نزد وزرا را ممنوع می‌ساخت. در پرتو تفسیر ویژه نظام کامن‌لا از مسلح بودن افراد، دادگاه‌های انگلیس این قانون را این گونه تفسیر کردند که حمل سلاح تنها به شیوه ترس‌آور ممنوع است. ویلیام هاوکینز درباره این قانون معتقد است که «بر اساس این قانون، خلع سلاح از افراد تنها زمانی انجام می‌شود که حامل اقداماتی انجام دهد که مردم احساس ترس و وحشت کنند، از این رو در شرایط عادی حمل سلاح نقض این قانون شمرده نمی‌شود.» (Caplan, 1982, p13) بنابراین با توجه به اسناد موجود محدودیت‌های حمل سلاح در این دوره تنها به مکان‌های ویژه یا حمل سلاح با ایجاد ترس و وحشت محدود می‌شد. برای نمونه می‌توان به پرونده رکس اشاره کرد. در این پرونده، فردی متهم بود که مسلحانه در خیابان حرکت کرده و سپس در حین عبادت مردم وارد کلیسا شده است تا آنان را بترساند. به نظر دادگاه وی با انجام این رفتار قانون نورثامتون را نقض کرده بود. (Caplan, Ibid, p5)

در این دوره، هر چند که سلاح‌های گرم مدتی پیش از رخدادهای یاد شده اختراع شده بود، اما حمل این سلاح‌ها آسان نبود و تنها زمانی به خوبی قابل حمل شدند که چرخ سمباده در قرن شانزدهم اختراع شد. این رخداد مهم تفکر انجام اقداماتی برای کنترل اسلحه‌سازی و سلاح را در اروپا برانگیخت. پادشاه ماکسیمیلیان در رم تلاش کرد ممنوعیت‌هایی بر تولید چرخ سمباده در قلمرواش وضع کند؛ فرانسه کنترل‌های دقیقی هم برای ساخت و هم برای فروش سلاح گرم و ذخیره مهمات و ساختن باروت قرار داد. البته تا پیش از انقلاب فرانسه، سیاست کنترل سلاح شکل گرفته بود و حق حمل سلاح محدود به اشراف و ثروتمندان طبقه بالا بود. در ۱۷۲۸م. پادشاه فرانسه

1. The Statute of Arms.

لوئیس پانزدهم حمل هفت تیر را ممنوع اعلام کرد. (Halbrook, 2012, p1652) اما انگلیس چنین رویکردهایی را به طور اندک تجربه کرد، زیرا آن‌ها را مغایر با نهادهای حقوقی و اجتماعی خود می‌دانست. از آن‌جا که سیاست حکومت این بود که مردم از سلاح مرگبار کمان بلند استفاده کنند، هنری هفتم در ۱۵۰۳م. پرتاب تیر از کمان‌های آتش‌زا که خطر کمتری داشت را به شدت محدود کرد. نخست تنها پرتاب آن غیرقانونی شد. سپس اجازه پرتاب تنها به افرادی داده شد که یا از منزل خود دفاع می‌کردند یا لردهایی که سالانه بیش از دویست مارک دارایی داشتند. هدف وادار ساختن شهروندان به استفاده از کمان بلند غیر آتش‌زا بود. (Ibid, p10) در سال ۱۵۱۴م. پادشاه هنری ممنوعیت استفاده از کمان آتش‌زا را گسترش داد حتی نگهداری سلاح گرم مانند هفت تیر را ممنوع کرد. این بار نیز قصد این ممنوعیت مجبور کردن مردم برای نگهداری و استفاده از کمان بلند به جای سلاح‌های گرمی بود که در آن زمان خطرناکی کمتری داشتند. البته بر خلاف دیگر قلمروهای حکومتی، هنری به زودی مجبور شد که از اقداماتش برای کنترل سلاح عقب‌نشینی کند. در ۱۵۴۱م. قانون اصلاح شد و به مردم اجازه مالکیت هرگونه سلاح داده شد. در نتیجه، پادشاه هنری از همه تلاش‌های خود برای کنترل سلاح دست برداشت و مقررات کنترل سلاح گرم را با صدور اعلامیه‌ای لغو کرد. فرهنگ حاکم در این دوره نشان از آن داشت که کنترل سلاح به گونه‌ای مغایر با نظام سیاسی و حقوقی انگلیس بود. شارح حقوقی تئودور سر جان فورسکو در مقایسه تطبیقی خود میان دولت انگلیس دارای پادشاهی مشروطه و دولت فرانسه دارای پادشاهی مطلقه نوشت که مردم فرانسه به اندازه‌ای فقیرند که نه تنها از گرسنگی رنج می‌برند بلکه سلاح یا وسیله‌ای هم برای به دست آوردن روزی ندارند. (Ibid)

در دوره حکومت الیزابت نیز ساختار شبه‌نظامی انگلیس رو به توسعه بود. در این دوره بود که واژه «میلیشیا»^۱ نخستین بار برای مردم همیشه مسلحی به کار رفت که آماده دفاع از ملتشان هستند: «گروهی از شهروندان مسلح و آموزش دیده برای انجام خدمات نظامی که از نیروهای مسلح دولتی متفاوت هستند.» (Garner, 1999, p1008) این دسته از شبه نظامیان از سوی افسران نظامی فراخوانده شدند و تحت آموزش نظامی از سوی آنان قرار گرفتند. الیزابت هم چنین تلاش کرد تا گروه‌های آموزش دیده‌ای را ایجاد کند که مجهز به سلاح‌هایی خریداری شده از دولت باشند و به عنوان واحدهای شبه‌نظامی کوچک عمل کنند. اما تلاش‌های الیزابت به میزان زیادی از سوی جانشین وی، جیمز اول تباہ شد، او بسیاری از مقررات مهم درباره میلیشیا را لغو کرد. دشمنی روز افزون پادشاه با

1. Militia.

پارلمان او را تا مرز جنگ داخلی کشاند. (Babington Macaulay, 1979, p 60) هنگامی که جنگ داخلی با شکست جیمز اول پایان یافت، پارلمان «مدل جدید نیروی نظامی» (Usher, 2006, p12) را ایجاد کرد: سازمانی پایدار از نیروهای کارآموده. (Firth, 1992, p23) این نیروها تحت فرماندهی الیور کروم ول آموزش دیدند و با یاری آنان پارلمان به عنوان پیروز جنگ داخلی شناخته شد. (Malcolm, 1983, p13) در جولای ۱۶۴۷م. نیروی نظامی جدید به سمت لندن حرکت کرد و قدرت را از دولت گرفت. در دسامبر ۱۶۴۸م. نیروهای نظامی به دستور کروم ول ساختمان مجلس را محاصره کردند. پس از مرگ کروم ول و تحولاتی که او در نیروهای شبه نظامی ایجاد کرد، فرزندان چارلز حاکم شدند. چارلز دوم شتابان نیروهای نظامی را منحل کرد. وی تحولاتی درباره جرم خیانت به کشور ایجاد کرد و محدودیت‌های بر اقدامات مذهبی پروتستان‌ها وارد ساخت. مقرراتی نیز برای سران نظامیان صادر شد که واحدهای ویژه نیروهای شبه نظامی را تشکیل دهند. در ۱۶۶۲م. چارلز موفق شد قانون نیروهای شبه نظامی خود را از تصویب مجلس بگذراند. (Usher, Op.cit, p 228) این قانون به پادشاه اجازه می‌داد تا افراد نظامی را برای هر شهری منصوب کند؛ این افسران اجازه داشتند اشخاصی را با مسئولیت تجهیز و پرداخت حقوق به عنوان نیروهای شبه نظامی به کار بگیرند. سران نظامی افزون بر این اختیار داشتند که همه سلاح‌های موجود در تصرف اشخاص را ضبط کنند یا حتی درباره برخی از اقدامات خطرناک علیه صلح و امنیت پادشاه قضاوت کنند. در این دوره نیروهای شبه نظامی دچار آشفتگی شدند. اسناد تاریخی موجود از این دوره آکنده از گزارش‌هایی درباره توقیف سلاح از افراد مظنون است. پادشاه چارلز اعلامیه‌ای صادر کرد و بر اساس آن سازندگان سلاح را موظف کرد تا همه تولیدهای خود را ثبت و گزارش کنند، وارد کردن سلاح گرم از خارج کشور ممنوع شد؛ و در سرتاسر کشور نقل و انتقال سلاح گرم بدون دریافت مجوز ممنوع شد. تشابه میان این دست از اقدامات برای کنترل سلاح با «قانون کنترل سلاح ۱۹۶۸ آمریکا»^۱ بسیار عجیب است. (Hardy, Op.cit, 1982, p 10)

رویه کنترل سلاح در سال ۱۶۷۱م. با اصلاح «قانون شکار» ادامه یافت. شکار کردن محدود به کسانی شد که مالک زمین‌هایی با ارزش صد پوند بودند. درباره بخش گسترده‌ای از مردم که از شکار محروم شدند، اعلامیه‌ای صادر شد که این افراد اجازه ندارند برای خودشان یا هر شخص دیگر هرگونه سلاح، کمان یا سگ‌های شکاری نگهداری یا حمل کنند. تفنگ نیز بر این فهرست اضافه شد: همه به جز افراد بسیار ثروتمند باید خلع سلاح شوند. سیاست‌های پادشاه

1. American 1968 Gun Control Act

باعث شد که در اواخر حکومت چارلز با اعتراض‌های فزاینده‌ای از سوی پارلمان و حزب ویگ روبرو شود. اما پادشاه برآشفت و در چنین وضعیتی برای تنبیه پارلمان تصمیم گرفت محل پارلمان را از لندن به آکسفورد انتقال دهد، هم‌چنین چند تن از اعضای حزب ویگ را بازداشت و به اتهام خیانت به کشور به دار آویخت. چارلز دوم اجرای مقررات خلع سلاح را ادامه داد و محور اقدام‌های خود را افزایش فشار علیه پروتستان‌ها و مخالفان سیاسی قرار داد. او تلاش کرد تا اجازه گسترش نیروی مسلح دولتی را از پارلمان دریافت کند. وی مدعی بود که هنگام شورش و جنگ، نیروی شبه‌نظامی ناتوان است و تنها نیروی مسلح دائمی توان دفاع از دولت را دارد. (Ibid) در سال ۱۶۸۶م. او به شش تن از سران نظامی دستوراتی داد و اظهار نمود که بسیاری از افراد به لحاظ قانونی صلاحیت شیلک تیر در مسابقات، نگهداری تفنگ فیتله‌ای یا دیگر تفنگ‌ها را ندارند. وی از سران نظامی خواست که بازرسی شدیدی برای چنین سلاح‌هایی انجام دهند و آن‌ها را توقیف و در جای امنی نگهداری کنند. وی در ایرلند دستور خلع سلاح مردم را صادر کرد. (Thomas Macaulay, Op.cit, p16) این اقدامات از محبوبیت پادشاه جیمز کاست؛ در ۱۶۸۸ داماد وی، ویلیام با یک تهاجم وارد شهر لندن شد. اما به دلیل مقاومت داخلی، تعدادی از مقام‌های دربار وی در قلمروهای دیگر پناهنده شدند و سرپیچی نیروهای شبه‌نظامی از جنگ کردن به نفع او، باعث شد جیمز به کشور همسایه فرار کند. نبود پادشاه در کشور، پارلمان را با مشکل روبرو ساخت. از این رو تصمیم گرفته شد وی با شرایطی به تخت پادشاهی بازگردد. یکی از این شروط، پذیرش تخلفات و نقض حقوق مردم بود که در اعلامیه‌ای فهرست شده بود. این اعلامیه فهرستی از شکایات علیه پادشاه بود که او را شایسته حکمرانی نمی‌دانست. بعد از پذیرش اعلامیه از سوی ویلیام - که حقوق و آزادی‌های انگلیسی‌ها را به روشنی تعیین کرده بود- به او اجازه داده شد به تخت پادشاهی بازگردد. مجلس دوباره تشکیل شد و این اعلامیه به‌عنوان منشور حقوق از سوی مجلس تصویب شد. این منشور حقوق بعدها به‌عنوان «اساس و پایه انقلاب» شناخته شد. این منشور فهرستی از آزادی‌های مدنی را در بر داشت که پادشاه جیمز متهم به نقض آن‌ها بود. برجسته‌ترین این حقوق و آزادی‌ها حق بر نگهداری و حمل سلاح بود. متنی که در پایان از سوی مجلس به تصویب رسید از پادشاه جیمز این شکایت را داشت که او آزادی‌های مقرر در قلمرو پادشاهی را از طریق تشکیل نیروی نظامی ثابت و خلع سلاح کردن پروتستان‌ها نقض کرده است. بر این اساس تصمیم گرفته شد که پروتستان‌ها برای دفاع از خودشان در شرایط مناسب و آن‌گونه که

در قانون مقرر شده سلاح داشته باشند. (Cornell, 2006, p12) این مقرر منجر به حق عمومی داشتن سلاح تقریباً برای همه انگلیسی‌ها شد. اکنون همه انگلیسی‌ها می‌توانستند برای دفاع متناسب با شرایط خود سلاح داشته باشند آن هم هرگونه سلاح گرمی که دوست داشتند. (Hardy, Op.cit, p15) گفتنی است که منشور یاد شده، تأثیر چشمگیری در محتوای منشور حقوق آمریکا گذاشت.

رخدادهای اخیر، فلسفه سیاسی جدیدی را شکل داد که بستر انقلاب آمریکا را در یک قرن بعد فراهم کرد. گفتنی است که دو حزب سیاسی مهم بریتانیا اعتبار و جایگاه خود را از رهگذر مبارزه برای کنار گذاشتن جیمز دوم از تخت پادشاهی کسب کردند، فردی که برای خلع سلاح مردم تلاش می‌کرد. یکی از استدلال‌های مهم حزب ویگ برای مبارزه با پادشاه، نیاز به یک نیروی شبه‌نظامی بود به این معنا که انگلستان در دوره پادشاهان گذشته نیز به این رویه بوده است. با وجود حمایت روبه‌رشد از یک نیروی شبه‌نظامی در بریتانیا، به کارگیری شهروندان به‌عنوان نیروی شبه‌نظامی آرام آرام کاهش پیدا کرد. در ۱۷۵۷م. هنگامی که قانون جدید نیروی شبه‌نظامی تصویب شد، تنها ۳۲۰۰۰ نفر مرد که بخش کوچکی از جمعیت کشور بودند، آماده خدمت بودند. افسران از میان طبقه ثروتمند و بالا برگزیده می‌شدند و شرایط ویژه مالی برای آنان در نظر گرفته شده می‌شد. سلاح‌هایی که دولت به نیروهای شبه‌نظامی می‌داد باید با قفل و کلید آن را نگهداری می‌کردند و از سوی مقام‌های نظامی هر زمان که صلاح می‌دیدند در راستای صلح و امنیت پادشاه ضبط می‌شد. حزب ویگ این وضعیت را «نیروی شبه‌نظامی گزینشی» نامید که بهتر از نیروی نظامی ثابت است. در هنگام بحث درباره قانون نیروی شبه‌نظامی اسکاتلند، لرد مایر به مجلس عوام اظهار نمود که نیروی شبه‌نظامی - نیرویی که تحت کنترل و نظارت سریع مردم است - دیگر از لحاظ قانون اساسی دفاع‌پذیر نیست. بر این اساس لایحه‌ای مبتنی بر نیروی نظامی دائمی تحویل مجلس شد. (Ibid) همه این رخدادها تاریخی که در انگلستان رخ داد و همه چالش‌هایی که میان دولت و شهروندان برای به رسمیت شناختن حق داشتن سلاح ایجاد شد، پس زمینه دیدگاه‌های سیاسی بین‌گذاران قانون اساسی آمریکا را شکل داد.

فصل سوم) تأثیر دیدگاه‌های فلسفی و مقررات کامن‌لا در نظام حقوقی آمریکا

ایالات متحده آمریکا از درون امپراتوری بریتانیا سر بیرون آورد. نو واردان به سرزمین آمریکا نه تنها در دام حکومت پادشاهی بریتانیا نیفتادند جالب آن‌که به دنبال یک نظام

جمهوری با نهادها و سازمان‌های دمکراتیک بودند. (R. Alden, 1962, p21) چالش میان دولت و شهروندان برای تصاحب حق داشتن سلاح در جامعه آمریکا بسیار گسترده‌تر از آن چیزی بود که در بریتانیا گذشت. ساکنان مستعمره‌ها هنگام مهاجرت، فرهنگ و سلاح‌شان را به همراه خود آورده بودند. در ۱۶۲۲م. مردم مسلح به تفنگ و تعداد زیادی هفت‌تیر و مهمات بودند. ایالت ویرجینا در ۱۶۲۳م. فرمانی صادر کرد که هیچ‌کس نباید تنها به خارج از ایالت برود مگر با افراد مسلح و مجهز و هر مزرعه‌ای باید به اندازه کافی مهمات و سلاح داشته باشد. (Malcolm, Op.cit, p4) در ۱۶۷۳م. نیز مقرر شد افراد ناتوان از خرید سلاح گرم از سوی دولت تجهیز می‌شوند ولی ملزم هستند هر وقت توانمند شدند مبلغ آن را پرداخت کنند. مقررات مشابهی نیز در دیگر مستعمره‌ها تصویب شد. در اولین جلسه مجلس قانون‌گذاری مستعمره پلیموث، تصویب شد که ساکنان این مستعمره خود و افراد توانمند تحت ولایت‌شان را به تفنگ، تجهیزات و سلاح مجهز کنند. در مستعمره کانکتیکت در ۱۶۵۰م. مقررات مشابهی تصویب شد. (Ibid) مستعمره‌نشینان داشتن سلاح را حق خود می‌دانستند. (Cornell, 2006, p10) در پی انتخابات ۱۷۶۰م. و مسائل آن مستعمره‌ها در حال و هوای انقلاب قرار گرفتند و خود را برای نقش بازی در این وضعیت مجهز کردند. آزادی‌خواهی نقطه شروع تیرگی روابط آمریکا و بریتانیا شد. ساموئل آدامز، از پدران بنیان‌گذار، ساکنان بوستون را تحریک کرد مانند یک مرد رفتار کنند و برای آزادی سلاح خود را بردارند. رهبران این دست جنبش‌ها اعلام کردند: «ما با پشتیبانی از سلاح‌مان از آزادی خود دفاع خواهیم کرد.» به کارگیری نیروی مسلح بریتانیا بدون رضایت مجلس نقض آشکار اصول قانون اساسی بریتانیا بود. (Cornell, 2006, p12) دولت بریتانیا یگان‌های نظامی را در ۱۷۶۸م. به بوستون فرستاد تا مخالفت‌ها را کاهش دهد، اما حکومت‌های محلی با پشتیبانی شهروندان خود را مسلح کردند و برای دفاع آماده شدند. هنگامی که حزب توری بریتانیا اعلام کرد که این رفتار حکومت‌های محلی غیرقانونی است، روزنامه‌های مستعمرات نوشتند که حق مسلح شدن برای هر انگلیسی یک حق تضمین شده است. روزنامه نیویورک نوشت که این حق طبیعی مردم است که به منظور دفاع از خویش، خود را مسلح کنند آن‌گونه که در منشور حقوق آمده است. (Hardy, Op.cit, p15)

سال‌ها پیش از آن‌که چنین دیدگاه‌هایی شکل بگیرد، نشانه‌های هشدارآمیزی از انقلاب آشکار شده بود اما تنها اندکی از مقام‌های بریتانیایی به این نشانه‌ها توجه داشتند. در آن زمان، پیت وزیر حزب ویگ هشدار داده بود که «سه میلیون عضو حزب ویگ دارای سلاح هستند

که بدنه بسیار خطرناکی شمرده می‌شود.» بعدها در نتیجه چنین هشدارهایی در دسامبر ۱۷۷۴م. صادر کردن سلاح و باروت به مستعمره‌ها ممنوع شد. (Ibid) هنگامی که گروهی از سربازان بریتانیایی مخفیانه انبار باروت شبه‌نظامیان را در ۱۷۷۴م. خالی کردند، واکنش‌های چشمگیری شکل گرفت. برای برخی این رخداد بخشی از یک برنامه بسیار خوب طراحی شده برای خلع سلاح مردم بود، برخی نیز از شایعه نادرست کشته شدن شش مستعمره‌نشین ناراحت و هیجانی شدند. در نتیجه بیش از شصت هزار شهروند مسلح به سمت بوستون حرکت کردند و آماده جنگ شدند. این تعداد افراد مسلح بسیار بیشتر از نیروهای نظامی بریتانیا بود. اما افراد به پاخواسته قانع شدند که اقدام‌شان نابهنگام بوده است و به خانه‌های خود بازگشتند. در سپتامبر همان سال شهر ماساچوست گروه «مینت من»^۱ یا شبه نظامیان همیشه آماده را تشکیل داد. دیگر ایالت‌ها نیز گروه‌های مشابهی از شبه‌نظامیان تشکیل دادند. در دسامبر، در انجمن مارلیند از مستعمره‌نشینان خواسته شد «نیروی شبه‌نظامی» تشکیل دهند و بیان شد که منظور از نیروی شبه‌نظامی به کارگیری همه شهروندان شانزده تا پنجاه سال برای مسلح کردن و تشکیل گروه است. در ماه بعد، جرج واشنگتن در حمایت از این رویه اعلام نمود که یک نیروی شبه‌نظامی، که از مردان شایسته، مالکان و دیگر افراد آزاد تشکیل شده است، نیروی طبیعی و تنها ابزار امنیتی یک دولت آزاد است. او پیشنهاد کرد که همه افراد شانزده تا پنجاه ساله خودشان را با سلاح مناسب مجهز کنند. پیرو این رخداد، پاتریک هنری نیز با سخنرانی معروف خود به نام «مرا آزادی بدهید یا مرگ» هیجان شدیدی در مردم ایجاد کرد. هیجان و احساسات ناشی از این سخنرانی، نیروهای شبه‌نظامی را برانگیخت که صحبت‌های وی را به‌طور چشمگیری در رسانه‌ها گسترش دهند و از آن شعار بسازند. جرقه اصلی انقلاب آمریکا هنگامی خورد که نظامیان دولت بریتانیا به حق داشتن سلاح نیروهای شبه‌نظامی تعرض کردند. ژنرال گیج، حاکم نظامی بوستون پیشتر به لندن درباره فکر خلع سلاح برخی از ایالت‌ها نامه نوشته بود. وی به مردم دستور داد که همه سلاح‌های شخصی از سوی مأمورین نظامی جمع‌آوری شود و به‌طور موقت در مکان مناسبی نگهداری شود. برخی از شهروندان ساده‌لوح نیز در پی این فرمان سلاح‌های خود را تحویل دادند. (Halbrook, Op.cit, p1) به دنبال چنین تفکری بود که وی در نوزده آوریل ۱۷۷۵م. ، به یکی از انبار مهمات شبه نظامیان حمله کرد. در این حمله به روی مردم آتش گشوده شد و چندین نفر کشته شدند. شروع درگیری با حضور هفتاد نفر کشاورز شکل

1. The Minutemen.

گرفت اما ظرف چند ساعت تعداد آنان به بیست هزار نفر رسید. سربازان نظامی مجبور شدند تمام مسیر برگشت را زیر آتش و وحشت نیروهای شبه‌نظامی نبرد کنند؛ مردمی که از همه طرف به آنان حمله کرده بودند. بریتانیایی‌ها نزدیک سیصد نفر کشته و زخمی دادند. در ظرف چند روز، شانزده هزار نیروی شبه‌نظامی به سمت بوستون حرکت کردند و شهر را محاصره کردند. (Mulloy, 2005, p 76)

در این میان، نیروهای شبه‌نظامی دیگر مستعمره‌ها نیز کنترل سیاسی محلی را به‌دست گرفتند. اداره و کنترل دولت به‌دست انقلابی‌ها افتاد. صدمات جبران‌ناپذیری بر بریتانیا وارد شد، منابع و ذخایر گسترده‌ای که از مستعمره‌ها گردآوری شده بود برای این جنگ‌ها هزینه شد. تحولات سیاسی میان روابط تیره آمریکا و بریتانیا منجر به تصویب اعلامیه استقلال از سوی مستعمره‌های سیزده‌گانه شد. در این میان، نیروهای شبه‌نظامی به‌طور موقت بر اساس قوانین اساسی موجود اداره شدند. اما این روند پایدار نماند و در ۱۷۸۷م. چالش ناشی از اجرای قوانین اساسی و فرهنگ سلاح در میان مستعمره‌نشین‌ها خود را نشان داد. همین امر روند شکل‌گیری قانون اساسی جدید را موجب شد. در طی این سال‌ها، پیشنهادهای گوناگونی از سوی جرج واشنگتن، الکساندر همیلتون، بارون استیوین و هنری کناکس طرح شد. در همه پیشنهادها وجود یک نیروی شبه‌نظامی مقرر شده بود که اساساً از هر شهروند آزادی شکل می‌گرفت. (Robertson, 2005, p9) در مجمع ایالت‌ها که برای تصویب قانون اساسی فراخوانده شده بودند، پیشنهادهای طرح شده با مخالفت برخی روبرو شد. گروه مخالف که بعدها ضد فدرال نامیده شدند، بر این موضوع تأکید داشتند که قانون اساسی فاقد منشور حقوق است. این دسته از افراد به منشور حقوق بریتانیا به‌عنوان نمونه مهمی اشاره داشتند و بر این باور بودند که مقرره‌های منشور حقوق باید در قانون اساسی گنجانده شود. (Mulloy, Op.cit, p101) نزدیک بود که این افکار در ایالت کانکتیکت جامه عمل بپوشند که دوباره مقاله‌ای اعتراضی از سوی ضد فدرال‌ها چاپ شد مبنی بر این که وجود یک نیروی مسلح دولتی غیرقانونی است. (Ibid, p 101) این مقاله موجب اعتراض به مقررات نیروی شبه‌نظامی موجود در قانون اساسی شد، زیرا که اجازه تشکیل نیروی شبه‌نظامی گزینشی را می‌داد. در پنسیلوانیا به خاطر هیجان و احساسات عمومی درباره منشور حقوق مخالفت شدیدتری شکل گرفت. در مقاله‌ای که از سوی «نوآ وبستر» درباره حمایت از تصویب قانون اساسی بدون منشور حقوق به‌طور شتابان نوشته شد وی اظهار کرد که مسلح ساختن عمومی شهروندان، وجود نیروی مسلح دولتی را بی‌خطر می‌سازد. او ادعا نمود که نیروی مسلح دولتی تنها زمانی سرکوبگر است که نیرویی قوی‌تر از مردم باشد. او بر

این باور بود که مسلح ساختن آمریکایی‌ها هر گونه محدودیت قانون اساسی بر نیروی مسلح دولتی را غیرضروری ساخته است. بنابراین ایجاد نیروی مسلح دولتی اشکالی ندارد: «پیش از آن که نیروی مسلح دولتی بتواند حکومت کند، مردم باید خلع سلاح شوند؛ آن گونه که در بسیاری از پادشاهی‌های موجود در اروپا رخ داده است. اما قدرت برتر در آمریکا نمی‌تواند مقررات ناعالانه را از رهگذر شمشیر اعمال کند؛ زیرا که تمام مردم مسلح هستند و نیروی برتر از هر نیروی مسلح دولتی را تشکیل می‌دهند.» (Hardy, Op.cit)

به دلیل دیدگاه‌های گوناگون، اختلاف میان ایالت‌ها افزایش یافت. نماینده، جان اسمیلی در مجمع ایالت‌ها اظهار نمود که کنگره ممکن است یک نیروی شبه‌نظامی گزینشی را مقرر کند اما باید توجه داشت که این نیرو در حقیقت همان نیروی مسلح دولتی است. هنگامی که این نوع نیروی شبه‌نظامی شکل بگیرد، مردم به‌طور کلی خلع سلاح خواهند شد. بنابراین تنها نیروی مسلح مردمی و آموزش دیده است که می‌تواند رکن اساسی میلشیا و پشتیبان آزادی باشد. سرانجام نماینده، روبرت وایت هیل مجموعه‌ای از اصلاحیه‌های پیشنهادی را مطرح کرد که در آن منشور حقوق را مقرر کرده بود که پشتیبان آزادی باور، سخن، رسانه و در واقع هر حق دیگری مقرر در منشور حقوق بود. مقرر وی درباره نگهداری و حمل سلاح این موضوع را روشن می‌سازد که حق حمایت شده یک حق فردی است: «مردم حق حمل سلاح برای دفاع از خود و ایالت یا آمریکا را دارند و قانونی نباید برای خلع سلاح مردم تصویب شود مگر برای جرایم ارتكابی یا خطر واقعی به صدمه‌رسانی عمومی.» در مجمع ماساچوست، دیدگاه‌های مشابهی مطرح شد. نماینده، سد ودیک این پرسش را طرح کرد که آیا یک نیروی مسلح دولتی می‌تواند ملتی از مردان آزاد را مقهور و مطیع سازد؟ مردانی که می‌دانند آزادی را چگونه پاس بدارند و همواره مسلح هستند. سام آدامز - کسی که اقدام‌های مهمی برای به ثمر رسیدن انقلاب انجام داده بود اعلام کرد منشور حقوق به گونه‌ای باید در قانون اساسی جای گیرد که مقررات آن قانون اساسی هرگز به کنگره اجازه ندهد آزادی مطبوعات و آزادی عقیده را نقض کند یا مردم آمریکا را از حق داشتن سلاح محروم کند. آدامز هم حق مسلح شدن را حق شهروندان برای مالکیت شخصی سلاح می‌دانست. (Ibid)

با تحولاتی که صورت گرفت، دولت‌های تصویب‌کننده قانون اساسی به هشت ایالت رسید. الزام آور شدن قانون اساسی برای دولت‌های امضاکننده نیازمند نه رأی بود. رأی نهم از سوی ایالت همپشایر جدید تأمین شد. این ایالت با این شرط منشور حقوق را پذیرفت که کنگره حق

خلع سلاح شهروندان را نداشته باشد مگر این که شهروندی به‌عنوان شورشی و یاغی شناخته شود. در مجمع ویرجیانا پیشنهادهای حقوقی بهتری طرح شد. بسیاری از آثار این دوره از سوی ریچارد هنری لی است؛ کسی که در کنگره اروپای قاره‌ای پیش‌نویس اعلامیه استقلال را طرح کرده بود. وی در نامه‌ای به جمهوری خواهان هشدار داد مواظب باشند وضعیت به نحوی پیش نرود که کنگره حق خلع سلاح مردم را به‌دست آورد؛ که اگر چنین شود، شهروندانی که مالک زمین و سلاح هستند و به‌عنوان نیروی شبه‌نظامی فعالیت می‌کنند، تحلیل خواهند رفت. (Cornell, p54) لی همانند دیگران از نیروی شبه‌نظامی گزینشی مانند گارد ملی مدرن ترس داشت و آن را خیانتی به نیروی شبه‌نظامی سنتی می‌پنداشت. او اظهار داشت: «قانون اساسی باید به ستیز با نیروی شبه‌نظامی گزینشی پردازد و در این باره از مردم پشتیبانی کند؛ شرایطی فراهم کند که نیروهای شبه‌نظامی سازماندهی شوند، همواره مسلح و منظم باشند و چون گذشته، همه مردان قادر به حمل سلاح در ایالات را پوشش دهند؛ با مقرراتی که در تلاشند نیروهای شبه‌نظامی را بی‌فایده جلوه دهند، مبارزه کنند و آن‌ها را لغو نمایند.» او به‌شدت از نیروی شبه‌نظامی گزینشی انتقاد و استدلال کرد: «برای حفظ آزادی همه مردم باید مالک سلاح باشند و برای استفاده از آن در جوانی آموزش ببینند.» در این مجمع پاتریک هنری از دیدگاه‌های لی حمایت کرد و با او و دیگر موافقان همراه شد و توضیح داد: «هدف اصلی این است که هر مردی مسلح شود و هر کسی که توانمند است دارای سلاح باشد.» (Hardy, Op.cit, p11) مباحث قانون اساسی از ویرجیانا، به نیویورک کشیده شد. مناقشه‌های نیویورک منجر به تألیف آثار کتبی فدرالیست‌ها شد. از طریق این اسناد - که برای توجیه تصویب قانون اساسی بدون منشور حقوق است - می‌توان برای تفسیر درست اصلاحیه‌های نخستین قانون اساسی استفاده کرد. در این آثار، نویسندگان بر مسلح ساختن شهروندان به‌عنوان حامی آزادی تأکید دارند.

با وجود این اختلاف‌ها و دیدگاه‌های گوناگون قانون اساسی اجرایی شد. اما نیاز فوری برای یک منشور حقوق روشن بود. قانون اساسی در نیویورک و سرانجام در دیگر ایالت‌ها طرح شد؛ اما احساس ضد فدرال‌ها برای منشور حقوق غالب شد. سرانجام جیمز مدیسون مجبور شد وظیفه تدوین پیش‌نویس یک منشور حقوق را بر عهده بگیرد. از میان پیشنهادهای گسترده مطرح شده در مجامع ایالت‌ها، سرانجام تعداد محدودی از حقوق را که شایسته به رسمیت شناخته شدن بودند و حامی دیگر حقوق مندرج در اصلاحیه نهم و دهم بودند را از آن

پیشنهادها بیرون کشید. حقوق مشخص شده عمدتاً شکلی بودند. تنها اصلاحیه اول و دوم حقوق ماهوی در بر داشتند و حقوق اندکی چون آزادی بیان، رسانه، اجتماعات و حمل و نگهداری سلاح را در بر می گرفتند. این حقوق به عنوان حقوق مهمی شمرده می شدند که دولت فدرال تحت هیچ شرایطی نباید آن‌ها را نقض کند. پیشنهاد نخستین مدیسون برای آن چه که بعدها اصلاحیه دوم قانون اساسی شد این بود: «حق مردم برای نگهداری و حمل سلاح نباید نقض شود؛ نیروهای شبه نظامی مسلح و منظم بهترین ابزار تأمین امنیت یک کشور آزاد است.» (Usher, Op.cit, p60) مدیسون حق داشتن سلاح را یک حق فردی می دانست. در ماده نخست از بخش هشتم قانون اساسی پیش نویس نخستین منشور حقوق او محدودیت‌های کنگره بیان شد، اما مدیسون حق نگهداری و حمل سلاح را در این بخش قرار نداد، بلکه آن را هم گروه حق آزادی، مذهب، بیان و رسانه قرار داد. مدیسون پیشنهاد خود درباره نگهداری و حمل سلاح را یک حق مدنی می شمرد نه محدودیتی بر فدرالیزیشن از سوی نیروهای شبه نظامی. افزون بر این، مدیسون در سخنانی خود درباره مقدمه منشور حقوق اشاره کرد که این حقوق مربوط به حقوق خصوصی افراد است و اشاره کرد که منظورش از این سخن انتقاد بر بیانیه حقوق ۱۶۸۹م. است که خیلی تنگ نظرانه بود. (Hardy, Op.cit, p12) هنگامی که پیش نویس نهایی به مجلس سنا ارائه شد، پیشنهاد شد که حق داشتن سلاح تنها به نگهداری و حمل سلاح برای دفاع عادی باشد اما مجلس سنا نپذیرفت. معاصران نخستین کنگره، اصلاحیه دوم قانون اساسی را به عنوان خالق حق فردی می نگرند. برای نمونه جرج توکر در شرح پنج جلدی کتاب بلک استون نوشت: «هر زمان که نیروی مسلح دولتی تشکیل شود و حق مردم برای نگهداری و حمل سلاح ممنوع شود، آزادی در معرض نابودی قرار خواهد گرفت. در انگلستان، مردم با دستاویزهای فریبده خلع سلاح شده اند.» (Ibid) هم چنین ویلیام راول در «نگاهی به قانون اساسی» ۱۸۲۵م. پیشنهاد کرد: «هیچ مقرره‌ای در قانون اساسی برای قدرتمند ساختن کنگره جهت خلع سلاح مردم نباید وجود داشته باشد.» (Ibid)

هنگام تشکیل کنگره دوم و زمان تصویب قانون نیروی شبه نظامی ۱۷۹۲م. کنگره قصد خود را آشکار ساخت. این قانون هر شهروند مرد سفید پوست را که در سن هجده تا چهل و پنج قرار دارد محق می داند که در نیروی شبه نظامی ثبت نام کند و ظرف شش ماه پس از آن، خودش را مجهز به تفنگ و مهمات نماید. (Usher, Op.cit, p67&123) مصوبات دیگر کنگره به روشنی نشان می دهد که حق بر داشتن سلاح در اصلاحیه دوم یک حق فردی برای اهدافی مانند دفاع شخصی، شکار و

افزایش مهارت‌های نظامی است. حق شهروندان برای نگهداری و حمل سلاح به زودی از سوی دادگاه‌ها در شکل سلسله‌ای از رویه‌ها که تا دو قرن ادامه داشت، به رسمیت شناخته شد. اما در ۱۸۱۳م، ایالت کنتاکی اولین ممنوعیت عمومی سلاح درباره حمل پنهانی سلاح را وضع کرد ولی نه سال بعد این قانون به دلیل نقض حق بر داشتن سلاح لغو شد. (Ibid, p144) نمونه مقررده دیگری که با مقاومت رویه قضایی روبرو شد رای دادگاه عالی آلاباما است، در این پرونده اعلام شد: «در تنظیم شیوه حمل سلاح، مجلس قانون‌گذاری محدودیتی جز چارچوب صلاحیت خود ندارد. قانونی که با ادعای تنظیم این موضوع، بخواهد حق حمل سلاح را نابود کند یا مردم را ملزم به حمل سلاح در شرایط ویژه‌ای کند، به گونه‌ای که حق حمل سلاح برای دفاع بی‌فایده گردد، خلاف قانون اساسی خواهد بود.» (Hardy, Op.cit, p14) وقتی ایالت جرجیا در ۱۸۳۷م. اولین قانون ممنوعیت مالکیت تفنگ را وضع کرد، دادگاه عالی به سرعت آن را ملغی کرد و آن را نقض اصلاحیه دوم قانون اساسی که حاکم بر ایالت‌هاست اعلام نمود. (Usher, Op.cit, p142) دادگاه عالی اعلام کرد: «حق همه مردم پیر و جوان، زن و مرد نگهداری و حمل سلاح از هر نوعی است و این حق نباید نقض شود. وجود نیروی شبه‌نظامی آموزش‌دیده برای حفظ آزادی ضروری است.» موضوع اصلاحیه دوم به ندرت در دادگاه‌های فدرال مطرح شده است زیرا که کنترل‌های فدرالی بر مالکیت سلاح وجود ندارد. اما رویه قضایی این چنین نماند.

هنگام جنگ‌های داخلی که سلاح نقش مهمی در تداوم آن داشت، برخی از ایالت‌ها تلاش کردند محدودیت‌هایی برای حق داشتن سلاح وضع کنند. برای نمونه ایالت تینسی قانون اساسی خود را اصلاح کرد تا به مجلس اختیار دهد که حمل و نگهداری سلاح را تنظیم کند. پیرو این اجازه، مجلس در ۱۸۷۰م. مقرراتی برای حمل هفت تیر تصویب کرد، اما پیرو پرونده‌هایی که طرح شد، دادگاه هشدار داد که مجلس نمی‌تواند حمل هرگونه سلاح را ممنوع کند، زیرا که اختیار واگذاری تنظیم این حوزه به مجلس از سوی قانون اساسی به معنای اختیار ممنوع‌سازی نیست. ایالت آرکانزاس نیز ممنوعیتی بر حمل هفت تیر وضع کرد اما دادگاه اعلام نمود که ممنوع ساختن شهروندان از داشتن یا حمل سلاح گرم محدودیت غیرقانونی بر حق اساسی حمل و نگهداری سلاح است. اگر انسان‌های نادرست و خاطی گاهی به سوی انسان‌های غیرمسلح تیراندازی می‌کنند باید از طریق مجازات زندان و اعدام با آنان برخورد کرد نه با محروم ساختن دیگران از یک حق اساسی. (Hardy, Op.cit) حقی که در منشور حقوق آمریکا به رسمیت شناخته شده است و نتیجه تلاش تاریخی مردم برای حفظ آن است. تلاشی

که با دیدگاه‌های نظریه پردازان فلسفی و حقوقی پیوند خورد و عرصه را بر حقوق کیفری تنگ نمود. در پرتو این تحولات، نه تنها از برخی رفتارهای مجرمانه جرم‌زدایی شد، بلکه حقوق کیفری به پشتیبانی از حق داشتن سلاح پرداخت و تجاوزگران به آن را مجازات نمود. نهال حق داشتن سلاح در سرزمین آمریکا، هیچ‌گاه به تنهایی این قدر تنومند و قوی نشد؛ رخدادهای اجتماعی، سیاسی و حقوقی بستر مناسبی برای رشد آن فراهم کردند. تحولاتی که هیچ‌گاه در سرزمین ایران رخ نداد و واقعیت‌های اجتماعی گذشته و حال هیچ‌زمان حس نیاز به سلاح را در مردم شکل نداد. قانون اساسی ایران در اصل بیست‌وهفتم به‌طور ضمنی اصل را بر ممنوع بودن حمل و نگهداری سلاح قرار داد. مقررات مجلس قانون‌گذاری نیز در دهه‌های گوناگون هرگونه خرید، فروش، حمل، نگهداری و قاچاق سلاح غیرمجاز را جرم‌انگاری نمود. پیش‌تر نیز فرمان خلع سلاح عمومی صادر شده بود. با وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۱۳۵۷ و دسترسی مردم به سلاح گرم، امام خمینی «ره» در بیست‌وچهارم بهمن سال ۵۷ به ملت ایران پیام داد سلاح‌هایی که در دست مردم است از بیت‌المال مسلمین است و کسی حق خرید و فروش آن را ندارد و باید به بیت‌المال بازگردانده شود. البته نباید از نظر دور داشت که هنوز بارقه‌هایی از حق بر داشتن سلاح در میان مقررات «دفاع مشروع» حقوق کیفری ایران دیده می‌شود. بر اساس ماده ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ دفاع مشروع عامل موجهی است که رفتار مجرمانه مدافع را توجیه می‌کند و مجازات وی را منتفی می‌سازد. هنگامی که قانون‌گذار اجازه دفاع مشروع را می‌دهد، بی‌درنگ، انجام مقدمات و لوازم آن را نیز پذیرفته است. بر اساس قاعده فقهی «اذن در شی اذن در لوازم و مقدمات آن نیز است» هرگاه مدافع در مقام دفاع مشروع اقدام به حمل و نگهداری سلاح نماید و آن را علیه مهاجم به کار گیرد، مجازات نخواهد شد.

برآمد

حق بر داشتن سلاح پیشینه بسیار طولانی دارد. اسناد موجود نشان از آن دارد که به رسمیت شناختن این حق در جامعه موضوع چالش‌برانگیزی در فلسفه سیاسی متفکران آتن و روم را شکل می‌داد. چالشی که دو دیدگاه متضاد را تولید کرد: دولت مستبد و قدرت مطلقه مردم را خلع سلاح می‌کند تا بر پایداری حکومت خود بیافزاید اما رکن اساسی یک جامعه مردمی و دمکراتیک مسلح بودن هر شهروندی است. همین دیدگاه‌ها بود که در مقررات نظام کامن‌لا

رخنه کرد و از همان آغاز داشتن سلاح نه تنها حق بلکه در برخی از دوره‌های تاریخی وظیفه مردم نگهداری و حمل سلاح بود. داشتن سلاح قدیمی‌ترین حقی است که در منشور حقوق به یادگار مانده است. پیشینه این حق در کامن‌لا فراتر از آثار کتبی ضبط شده است و به اعلامیه حقوق ۱۶۸۹م. باز می‌گردد که به‌طور گسترده پاسخی بر خلع سلاح فردی ناشی از مقررات ۱۶۶۰م. بود و انقلاب آمریکا نیز ناشی از تلاش بریتانیایی‌ها برای خلع سلاح مستعمره‌نشین‌ها بود. با ساخت سلاح گرم و خطرآفرینی شدید آن، دولت‌ها احساس خطر کردند و تلاش کردند که محدودیت‌هایی بر حق داشتن سلاح وضع کنند و دست‌آویز مجازات شوند، اما دیگر دیر شده بود و این حق در بدنه نظام کامن‌لا رخنه کرده بود، مردم به شدت با این حق پیوند خورده بودند و امکان ورود حقوق کیفری بر این عرصه را تنگ کرده بودند. از همین رو بود که تلاش پادشاهان انگلیس برای کنترل سلاح با مقاومت از سوی مردم روبرو می‌شد، مقاومت‌هایی که در نهایت خود را در انقلاب آمریکا نشان داد. استعمارگر آمریکا تلاش داشت که مردم ایالات را خلع سلاح کند اما همین امر منتهی به شورش و در نهایت انقلاب شد. انقلابی که حق بر داشتن سلاح را یکی از حقوق بنیادین شهروندان می‌دانست و حقوق کیفری را نه به رویارویی بلکه برای پشتیبانی و حمایت از این حق فراخواند. (LaFollette, 2000, p264) اصلاحیه دوم قانون اساسی آمریکا ثمره همه این تلاش‌ها بود: «وجود یک نیروی شبه‌نظامی مناسب برای تأمین یک دولت آزاد ضروری است، حق مردم برای حمل و نگهداری سلاح نباید نقض شود.»

بنابراین، آشکارا می‌توان گفت آنچه که سبب شد حامیان حق بر داشتن سلاح در آمریکا پیروز شوند، تنها گزینش یک دیدگاه فلسفی نبود، بلکه دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای بود که در آن سرزمین رخداد؛ احساس ناامنی شدید مردم با ضعف قدرت مرکزی پیوند خورد و وجود شهروندانی مسلح را ضروری ساخت. حقوق کیفری نیز از این دگرگونی‌ها در امان نماند. تا پیش از ساخت و تولید سلاح گرم، سیاست کیفری، محدودیت‌های چندانی بر نگهداری و کاربرد سلاح ایجاد نمی‌کرد و تنها در پی رخدادهای سیاسی، دستورهایی برای خلع سلاح مردم صادر می‌شد. پس از رواج سلاح گرم و احساس خطر برابری و رویارویی قدرت مردمی با قدرت مرکزی، حکومت‌داران دست به دامن حقوق کیفری شدند. از آن‌جا بود که موضوع کنترل سلاح مطرح شد؛ مردم خلع سلاح شدند و مجازات وسیله مبارزه با کسانی بود که مقررات کنترل سلاح را نقض می‌کردند. حرکت

پیش‌رونده حقوق کیفری برای مبارزه با سلاح در همه جا یکسان نبود. نخست در کشور انگلستان و سپس در آمریکا، قدرت مردمی با پشتیبانی نظریه‌پردازی‌های فلسفی - حقوقی و شکل‌گیری رخدادهای اجتماعی - سیاسی قدرت مرکزی را به عقب راند و عرصه را بر حقوق کیفری تنگ نمود. سیاست کیفری در این کشورها به گونه‌ای شکل گرفت که از برخی رفتارهای مجرمانه درباره سلاح جرم‌زدایی شد و مجازات تنها در انتظار کسانی بود که از حق بر داشتن سلاح سوء استفاده می‌کردند یا فراتر از مقررات قانونی آن را به کار می‌گرفتند. با این وجود، حقوق کیفری قدرت برتر خود را در بسیاری از کشورها حفظ نمود و در حمایت از دیدگاهی به کار گرفته شد که وجود مردم مسلح را بر نمی‌تافت و آن را مغایر با نظم اجتماعی و سیاسی جاری می‌دید. در پرتو چنین دیدگاهی فرمان خلع سلاح عمومی از سوی دولت وقت صادر شد. زمانی که نه تنها مردم مسلح به سلاح گرم به آرامی قدرت مرکزی را تهدید می‌کردند، بلکه دیدگاه‌های فلسفی - حقوقی موجود هم از وجود مردم مسلح حمایت نمی‌کردند. جریان بی‌رقیبتی که سرانجام خود را در قانون اساسی مشروطه و نیز قانون اساسی کنونی نشان داد. پیرو قانون اساسی نیز، قانون‌گذار مقرراتی برای کنترل سلاح تصویب کرد و مجازات‌های برای نقض این مقررات پیش‌بینی کرد. بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت که سیاست کیفری آمریکا و ایران، هر دو در تلاش برای کنترل و خلع سلاح عمومی هستند؛ با این تفاوت که قلمرو کنترل سلاح در آمریکا بسیار محدودتر از آن چیزی است که در ایران وجود دارد. در آمریکا اصل بر آزادی حمل و نگهداری سلاح است، اما در عمل مقرراتی تصویب شده است که از هر طرف حق بر داشتن سلاح را محدود می‌کنند و در ایران اصل بر ممنوعیت حمل و نگهداری سلاح است ولی هر شهروندی می‌تواند با مراجعه به اداره معاونت سلاح و مهمات ارتش جمهوری اسلامی ایران، درخواست سلاح نماید. پس از بررسی شرایط متقاضی و ضرورت داشتن سلاح برای وی، مجوز حمل و نگهداری سلاح صادر می‌شود. هم‌چنین نگهداری، حمل و به کارگیری سلاح در مقام دفاع مشروع نیز حق قانونی همه شهروندان است.

کتابنامه

- American Extremism History, Mulloy, D.J., 2005, politics and the militia movement, Routledge Pub.
- Anglo-Saxon Military Institutions On the Eve of the Norman Conquest, Warren, Hollister, C., 1962, Oxford University Press.
- Aristotle, Parts of animals: Movement of animals, Progression of animals, Peck, A.L., 1961, Harvard University Press.
- Aristotle's Politics: A Reader's Guide, Swanson, Judith A. and Corbin, C. David, 2009, Cromwell Press.
- Athenian Constitution, Rackham, H., 1981, Harvard University Press.
- Black's Law Dictionary, 1999, Garner, Bryan A., Seventh Edition, West Group Pub.
- Commentaries on the Common Law of England, Blackstone, William, Book 1 Ch.XIII; 1 J. Bagley & P. Rowley, Documentary History of England 1066-1540.
- Cromwell's Army: A History of the English Soldier during the Civil Wars, the Commonwealth and the Protectorate, 1992, Firth, C. H., Greenhill Pr Pub.
- Dictionary Of British Military History, Usher, George, 2006, A & C Black Publishers Ltd,.
- Disarmed: The Loss of the Right to Bear Arms in Restoration England Malcolm, Joyce, 1980, 16, Mary Ingraham Bunting Institute, Radcliffe College.
- Gun Control, LaFollette, Hugh, 2000, Ethics 110, January, University of Chicago.
- Historical Bases of the Right to Keep and Bear Arms, Hardy, David T., 1982, Report of the Subcommittee on the Constitution of the Committee on the Judiciary, United States Senate, 97th Cong., 2d Sess., The Right to Keep and Bear Arms, 45-67.
- Right to Bear Arms, Woods, Geraldine, 2005, Infobase Publishing.
- That Every Man Be Armed, The Evolution of a Constitutional Right, Halbrook, 1984, Stephen P., University of New Mexico Press.
- The American Revolution, R. Alden, John, 1962, 1775-1783, HARPER & ROW, Publishers, HARPER & ROW, Publishers,.
- The Bill of Rights A History in Documents, J. Patrick, John, 2003, OUP.
- The Constitution and America's Destiny, Robertson, David Brian, 2005, Cambridge University Press.
- The History of England from the Accession of James II, Babington Macaulay, Thomas, 1979, Penguin Classics Pub.
- The Ideological Origins of the American Revolution, Bailyn, Bernard, 1992, Belknap Press of Harvard University Press.
- The laws of Plato, Thomas, Pangle, 1980, The University of Chicago Press.
- The Longbow: A Social and Military History, 1992, Hardy, Robert, Haynes Publishing.
- The Republic of Plato, Bloom, Allan, 1968, Second Edition, Translated With Notes And An Interpretive Essay, Basic Books, A Division of harper Collins Publishers.

- The right of the Individual to Bear Arms: A Recent Judicial Trend, Caplan, David I., 1982, Detroit College of Law Review, 4 Det. L.R. 789-823.
- The Right of the People to Keep and Bear Arms: The Common Law Tradition, Malcolm, Joyce Lee, 1983, Hastings Constitutional Law Quarterly, No 10, 285-314.
- Well-regulated militia: the founding fathers and the origins of gun control in America, Cornell, 2006Saul, Oxford University Press.
- What the framers intended a linguistic analysis of the right to bear arms, Halbrook, Stephen P., 1986, Law & Contemporary Problems, (49 LAW & CONTEMP. PROBS. 151-162).
- Why Can't We Be Like France? How the Right to Bear Arms Got Left Out of the Declaration of Rights and How Gun Registration Was Decried Just in Time for the Nazi Occupation, Halbrook, Stephen P., (June 20, 2012). Available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=2088615> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2088615>